

تأملاتی چند بر تأویل از دیدگاه علامه طباطبایی

دکتر محمدمهدی مسعودی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۲

چکیده

تأویل از اصطلاحات مشکلی است که مفسران در معناشناسی آن اختلاف نظر دارند. ریشه اختلافات آنها به طور عمده به کاربرد این واژه در آیه ۷ سوره آل عمران^۲ باز می‌گردد. دلیل آن هم این است که در این آیه، واژه «تأویل» در کنار واژگانی چون «محکم» و «متشابه» آمده است و بسیاری از مفسران در ارتباطی تنگاتنگ با تعریفی که از محکم و متشابه ارائه داده‌اند، به تعریف آن پرداخته‌اند. از جمله دیدگاه‌های نو در این خصوص، دیدگاه مفسر بزرگ معاصر، علامه طباطبایی است که با دیگر دیدگاه‌ها متفاوت است. در این تحقیق برآنیم دیدگاه علامه طباطبایی را بیان کرده، در پایان با ارائه‌الگوی پیشنهادی در موضوع قلمرو تأویل و تفسیر، دیدگاه خود را مطرح کنیم.

کلیدواژه‌ها: تفسیر، تأویل در دیدگاه علامه طباطبایی، محکم و متشابه.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اقلید.

۲. ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

بی‌شک مفسر بزرگ، علامه طباطبایی سهم بزرگی در رونق تفسیر در عصر حاضر داشته است. تفسیر گران‌قدر *المیزان* برای مردم ما آشنا تر از آن است که بخواهیم در این وجیزه از وجاهت آن سخن گوئیم. ویژگی مهم این تفسیر، به‌کارگیری روش تفسیر قرآن به قرآن است که به حق در نوع خود، کم‌نظیر و مایه مباهات شیعه است. روش ایشان تنها در چینش و پردازش آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود؛ بلکه موضوع‌های مشابه و مشترک را نیز در کنار هم چیده و پیام آیه را استخراج کرده است. این تفسیر گران‌مایه، آکنده از آرا و نظریات بدیع است که از جمله می‌توان به معنانشناسی واژه تأویل اشاره کرد. از نظر علامه، اختلاف‌ها در معنای محکم، متشابه و تأویل از زمان مفسران صحابه و تابعین شروع شده که تا زمان حاضر ادامه دارد. او معتقد است؛ کمتر بیانی از آنها پیدا می‌شود که به تعریف ایشان نزدیک باشد.^۱ وی سبب عمده‌ای را که باعث اختلاف مفسران در بیان معنای این سه واژه شده، خلط مبحث و اشتباهی می‌داند که از سوی آنان بین بحث در مورد محکم و متشابه و تأویل رخ داده است.^۲

وی در بیان محکم و متشابه، به ۱۶ دیدگاه مختلف اشاره کرده^۳ و یک به یک آنها را مورد نقادی قرار داده و در پایان اظهار می‌دارد که آنچه ظاهر آیه شریفه (آل عمران: ۷) بر آن دلالت دارد؛ مخالف تمام اقوال گذشته است.

علامه معتقد است؛ آیات محکم، آیاتی هستند که در دلالت بر مدلول خود، هیچ‌گونه قصوری ندارند؛ در حالی که افراد منحرف به منظور گمراه کردن مردم و دستیابی به تأویل قرآن، آیات متشابه را أخذ کرده، دنبال می‌کنند. پس متشابهاات،

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۳۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۲.

۳. همان.

آیاتی هستند که در نظر ابتدایی، مصداق و مدلول واقعیشان برای شنونده روشن نیست؛ یعنی با معانی و مصادیق دیگر اشتباه می‌شوند.^۱ به عبارت دیگر، در عین اینکه بر مدلول لفظی خود دلالت دارند، از نظر مقصد و معنا مورد شبهه و تردیدند؛ اما چنان نیست که این تردید از لحاظ لفظ آن پیش آمده باشد تا با طریقه مأنوس نزد اهل زبان از قبیل ارجاع عام به خاص و برگرداندن مطلق به مقید درمان شده، تردیدش برطرف گردد؛ بلکه تردید و تشابهی است که از نظر سازگار نبودن با معنای آیه محکمی که مورد هیچ‌گونه شک و تردید نیست، پدید آمده است.^۲

از نظر علامه، تشابه در آیات متشابه هم‌چنان باقی می‌ماند تا زمانی که به محکّمات ارجاع داده شوند و معانی واقعی آنها روشن شود. به عنوان مثال در آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه/۵) تصریح شده که خداوند بر عرش قرار گرفته است. در ابتدای امر برای شنونده، تردید حاصل می‌شود و معنای حقیقی آن روشن نیست؛ اما وقتی به مانند آیه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شوری/۱۱) مراجعه شود؛ معلوم می‌شود که استقرار خداوند بر عرش مانند استقرار جسمانی که اعتماد و تکیه بر مکان باشد، نبوده؛ بلکه مراد تسلط و احاطه بر ملک است.^۳ بنابراین، مقصود از اُمّ الكتاب بودن محکّمات، همان مفسّر و روشنگر بودن آنها نسبت به متشابهات و رفع تشابه آنهاست^۴؛ اما باید توجه داشت که تمام آیات قرآنی اعم از محکم و متشابه دارای تأویل‌اند^۵ و از این رو، تأویل مخصوص آیات متشابه نیست تا لازم باشد وارد این مبحث شویم که آیا رسیدن به تأویل متشابهات ممکن است یا نه؟

۱. همان، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۴۰ و ۴۱.

۳. همان، ص ۲۱.

۴. همان، ص ۴۳.

۵. همان.

علامه طباطبایی و تأویل

علامه طباطبایی ذیل آیه ۷ سوره آل عمران، بحث مفصّلی راجع به تأویل دارد. نظر ایشان را می‌توان در بندهای زیر خلاصه کرد:

۱. تأویل از «اول» به معنی رجوع گرفته شده؛ بنابراین، تأویل متشابه مرجعی است که به آن بازگشت می‌کند؛ چنان‌که تأویل قرآن هم مأخوذی است که معارف قرآن از آنجا سرچشمه گرفته است.^۱

۲. تأویل از سنخ مفاهیم و مدالیل لفظی نیست؛ بلکه از امور عینی خارجی است؛ حقیقتی که از افق افهام عمومی بالاتر بوده، در شبکه الفاظ قرار نمی‌گیرد و خداوند متعال آن را در قید الفاظ کشانده است که تا حدودی به اذهان بشر نزدیک شود. بنابراین، الفاظ قرآن نسبت به آن حقیقت متعالی، حکم مثال را دارند که آورده شده تا مطلب را به ذهن شنونده نزدیک کنند.^۲

۳. تأویل، حقیقت واقعی است که تکیه‌گاه و مستند بیانات قرآنی اعم از احکام و مواعظ و آیات حکمت بخش می‌باشد.

۴. تأویل، امری خارجی است که مرجع و مآل امر خارجی دیگری است؛ نه مرجع و مآل کلام خداوند. بنابراین، توصیف آیات کتاب خدا به اینکه تأویل دارد؛ توصیف خود آیات نیست؛ بلکه توصیف متعلّق آیات است که در انشائیات، همان عمل مسلمانان و در اخباریات، همان امور خارجی است.^۳ به عنوان مثال، وقتی در آیه‌ای از عذاب خبر می‌دهد، عذاب، امری خارجی است که مستند به

۱. همان، ص ۲۳.

۲. از این بیانات علامه چنین استفاده می‌شود که ایشان رابطه منطقی بین تأویل و تفسیر را تبیین می‌داند، چرا که معتقد است؛ تأویل بر خلاف تفسیر از نوع مفاهیم و مدالیل الفاظ نیست. علامه در تعریف تفسیر می‌نویسد: تفسیر بیان معانی آیات قرآن و کشف مقصود و مضمون آنهاست.

(طباطبایی، ج ۱، ص ۴).

۳. طباطبایی، ج ۳، ص ۴۹.

۴. همان، ص ۲۵.

امر خارجی دیگری است که آن تأویلش می‌باشد و یا اگر در قرآن کریم امر به نماز آمده؛ نماز که متعلق امر است، امری خارجی است که مستند به حقیقت خارجی دیگر است که آن حقیقت عینی، تأویل نماز است.^۱

۵. هر چند تأویل، مرجعی است که صاحب تأویل به آن بازگشت دارد؛ اما به هر بازگشتی تأویل گفته نمی‌شود؛ بلکه این بازگشت به معنای خاصی است؛ مثلاً وقتی کارمند یک اداره در امور اداری به رئیس مراجعه می‌کند؛ رئیس تأویل او نیست و نیز سلسله اعداد که به یک بازگشت دارند، عدد یک، تأویل آنها محسوب نمی‌شود.

۶. علامه در استدلال بر مطلب به داستان موسی و خضر علیه السلام استناد می‌کند^۲ و با اشاره به آیاتی که به داستان موسی و خضر علیه السلام اشاره دارند^۳؛ می‌نویسد: همان‌گونه که از این آیات استفاده می‌شود، منظور از تأویل، برگشت هر کاری به صورت و عنوان واقعی خویش است؛ همان‌گونه که زدن کودک به تأدیب برمی‌گردد و زدن رگ و خون گرفتن به غرض معالجه بازگشت می‌کند؛ ولی در جمله «زید آمد» نمی‌توان گفت که تأویل آن، آمدن زید در خارج است.^۴ وی در مورد آیاتی که در داستان حضرت یوسف علیه السلام آمده (تأویل رؤیا) می‌گوید: کلمه تأویل در حوادثی استعمال شده که سرانجام رؤیا به آن حوادث منجر می‌شود و آنچه صاحب رؤیا در خواب می‌بیند، صورت و مثالی از آن حوادث است؛ پس

۱. این در حال است که ابن تیمیه تأویل را حقیقت خارجی می‌داند که الفاظ و معانی از آن حکایت دارند. به عنوان مثال، هرگاه گفته شود: «طلعت الشمس» از نظر او، تأویل آن همان طلوع آفتاب است که در خارج تحقق یافته است. بنگرید به: معرفت، محمد هادی، *التأویل فی مختلف المذاهب والآراء*، ص ۷۸ و ۷۹.

۲. طباطبایی، ج ۳، ص ۲۵.

۳. ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ رَبِّائِيلَ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (کهف/۷۸) ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا﴾ (کهف/۷۹).

۴. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۲۵.

نسبتی که میان آن رؤیاها با آن حوادث است، نسبت میان صورت و معناست، یعنی صورتی که معنا به آن صورت جلوه می‌کند و به عبارت دیگر، نسبت میان مثال با ممثل است.^۱

۷. و دیگر اینکه: تأویل در عرف قرآن، همان حقیقتی است که شیء، آن را دربر دارد و بدان باز می‌گردد و بر آن مبتنی است؛ مانند تأویل رؤیا که همان تعبیرش است و تأویل حکم که همان ملاک حکم است و تأویل فعل که همان مصلحت و غایت حقیقی است که فعل به خاطر آن تحقق یافته است و تأویل یک واقعه، همان علت واقعی آن است که سبب وقوع واقعه شده است.^۲ بنابراین، هر چیزی اعم از اقوال، افعال، احکام و رؤیاها مستند به حقیقت یا حقایق عینی است که آن حقیقت، منشأ قول، فعل، حکم و رؤیا و هرچیز دیگری است.

تا اینجا روشن شد که علامه در استدلال بر نظر خود، به سه دسته از آیات استناد کرده است: ۱. آیاتی که اشاره به تأویل قرآن در قیامت دارد. ۲. آیات مربوط به داستان حضرت موسی و خضر علیه السلام. ۳. آیات مربوط به داستان حضرت یوسف علیه السلام. سپس دربارهٔ موارد استعمال این واژه در قرآن که ۱۷ بار در ۱۵ آیه و ۷ سوره، آمده می‌نویسد: «قرآن کریم تأویل را جز در این معنا، در معنای دیگری به کار نبرده است».^۳

تأملاتی چند بر دیدگاه علامه

۱. همان‌گونه که در بیان دیدگاه علامه گذشت؛ ایشان در تمام مواردی که تأویل در قرآن به کار رفته بود؛ آن را به معنای ما يُؤَوَّلُ إِلَيْهِ گرفته‌اند؛ اما توجه به

۱. همان، ص ۲۶.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۳۴۹.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۹.

این نکته ضروری است که ما يُؤْوَلُ إلیه در همه موارد (کلام، فعل و رؤیا) یکسان و یکنواخت نیست. توضیح مطلب اینکه هر چند تأویل در لغت، بازگرداندن به اصل است؛ اما مصادیق این معنا در حوزه‌های مختلف، متفاوت است. تأویل فعل، بازگرداندن آن به علت اصلی آن است؛ اما تأویل کلام، بازگرداندن کلام به معنای اصلی آن است، نه به علت اصلی آن و همچنین تأویل رؤیا به معنای بازگرداندن آن، به نتیجه‌ای است که رؤیا به آن ختم می‌شود که همان تعبیر و تفسیر رؤیاست.

بنابراین با اختلاف مصادیق تأویل؛ ما يُؤْوَلُ إلیه نیز در حوزه‌های مختلف متفاوت می‌شوند و در مورد کلام و فعل و رؤیا، هر کدام معنای جداگانه‌ای می‌یابند و نباید آنها را از یک نوع دانست. شاید عدم توجه به این نکته بوده که علامه، تأویل را از جنس معنا ندانسته است. ایشان معنایی که از تأویل در أفعال تصوّر کرده‌اند، به حوزه کلام سرایت داده‌اند و تأویل کلام را نیز از جنس معنا ندانسته‌اند؛ در حالی که این دو حوزه با هم متفاوت‌اند. روش استدلال علامه که در بیان معنای تأویل در آیه ۷ سوره آل عمران به آیات مربوط به داستان موسی و خضر علیه السلام و داستان یوسف علیه السلام استناد می‌کنند؛ مؤید این مطلب است. ایشان می‌نویسد: مراد از رجوع در اینجا رجوع خاصی است، نه هر رجوعی و از دقت در آیات مربوط به موسی و خضر علیه السلام می‌توان نحوه این رجوع را فهمید.^۱

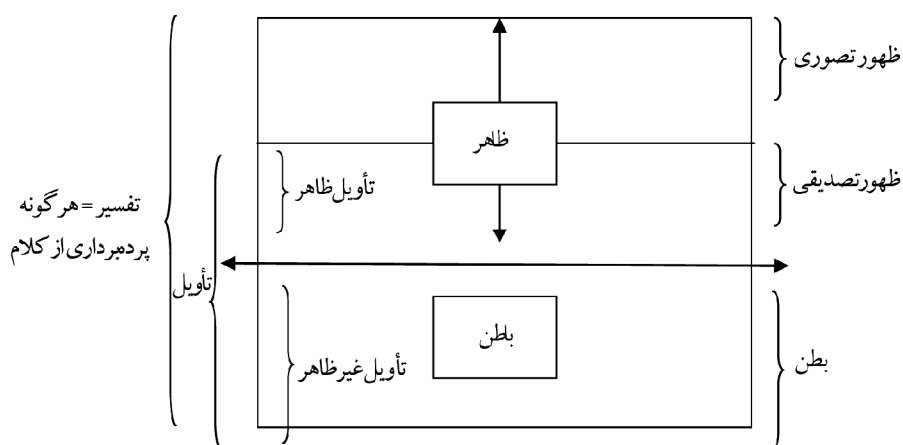
۲. همان‌گونه که در آیه ۷ آل عمران می‌خوانیم؛ قرآن، دو انگیزه برای پیروی اهل زیغ از متشابهات ذکر کرده است؛ یکی فتنه انگیزی و دیگری تأویل قرآن (بنابر نظر علامه) یا تأویل متشابه (بنابر قول دیگر^۲). در اینجا یک سؤال مطرح است و آن اینکه اگر همان‌گونه که علامه معتقد است؛ منظور از تأویل قرآن،

۱. همان، ص ۲۵.

۲. بنگرید به: معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، ص ۲۷۰.

حقیقتی باشد که از دسترس بشر عادی خارج است و از سنخ معانی و مدلول الفاظ نیست و توجیه تشابهات را هم شامل نمی‌شود؛ چگونه اهل زیغ به انگیزه تأویل قرآن به سراغ تشابهات می‌روند؟ به عبارت دیگر، با انگیزه فتنه‌انگیزی، سراغ تشابهات رفتن، مشخص و معلوم است؛ اما با انگیزه تأویل قرآن به سراغ تشابهات رفتن به توضیح نیاز دارد که باید علامه آن را بیان می‌فرمود.

۳ بر فرض این که دسترسی به حقایق خارجی که مستند بیانات قرآنی است؛ ممکن باشد؛ سؤالی مطرح است و آن اینکه علم به این حقایق چه فایده‌ای دارد؟ آیا جز این است که با دانستن این حقایق، مقصود واقعی خداوند دانسته می‌شود؟



الگوی پیشنهادی در تبیین تأویل و رابطه آن با تفسیر

تبیین الگوی پیشنهادی

۱. تفسیر در لغت، بیان چیزی و روشن نمودن آن است.^۱ این واژه در قرآن کریم در معنای لغوی خود، به کار رفته است: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ (فرقان/۳۳).

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ص ۸۱۸.

۲. تفسیر در اصطلاح، هر گونه پرده‌برداری از کلام است؛ خواه پرده‌برداری از الفاظ برای رسیدن به معنای ظاهری باشد و خواه پرده‌برداری از معانی ظاهری و رسیدن به بطن کلام. گویا این تعریف از تفسیر، تعریفی است که در عرف دانشمندان رایج بوده؛ همان‌گونه که راغب اصفهانی به آن تصریح نموده است: التفسیر فی عرف العلماء کشف معانی القرآن و بیان المراد، أعم من أن یکون بحسب اللفظ المشکل و غیره و بحسب المعنی الظاهر و غیره.^۱

۳. در عصر نزول، اصطلاحاتی همچون تفسیر ظاهر و تفسیر باطن رایج بوده و این خود، تأییدی است بر اینکه کشف معانی باطنی آیات هم نوعی تفسیر محسوب می‌شود. روایت زیر را بنگرید:

صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند که خطاب به ابراهیم علیه السلام فرمود: «چهار پرنده بگیر و آنها را نزد خود، قطعه قطعه کن. سپس بر سر هر کوهی جزئی از آن را قرار بده» (بقره/۲۶۰). روایت نموده که فرمود: ابراهیم هدهد و جغد و طاوس و کلاغ را گرفت و آنها را سر برید و سرهایشان را جدا کرد. سپس بدن‌های آنها را در هاون قرار داد و پرها و گوشت‌ها و استخوان‌های آنها را به هم درآمیخت. سپس آنها را ده قسمت کرد و آنها را بر سر ده کوه قرار داد و آنگاه نزد خود آب و دانه گذاشت، سپس منقارهای آنها را میان انگشتانش گرفت، سپس گفت: به اذن خداوند بیایید، پس برخی از آنها به برخی از آن گوشت‌ها و پرها و استخوان‌ها پرواز کردند و بدن‌ها به همان صورت که قبلاً بودند، استوار شد و هر بدنی آمد و به گردن خود که سر و منقار بر آن است، ملحق گردید و ابراهیم منقارهای آنها را رها کرد، پس آمدند و از آن آب خوردند و از آن دانه چیدند، سپس گفتند: ای پیامبر خدا، ما را زنده کردی، خدا تو را زنده کند. ابراهیم گفت: بلکه خدا زنده می‌کند و می‌میراند و این است

۱. سیوطی، جلال‌الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۳۴۶؛ به نقل از تفسیر راغب اصفهانی.

تفسیر ظاهر آن آیه. اما تفسیر باطن آن، این است که چهار نفر از کسانی را که اهل تحمل سخن هستند، انتخاب کن و علم خود را نزد آنان به امانت بگذار، سپس آنها را به عنوان حجت‌های خود بر مردم به اطراف زمین بفرست و هرگاه خواستی نزد تو آیند، آنان را با نام بزرگ خداوند بخوان؛ به اذن خدا با شتاب نزد تو آیند.^۱

۴. در مواردی هم ائمه علیهم‌السلام در پرسش راوی از تفسیر آیه، راوی را به معنا یا مصداق باطنی کلام ارجاع داده‌اند:

نمونه نخست

ابوحمزه ثمالی گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: قربانت کردم، شیعه از شما تفسیر این آیه را می‌پرسند: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾ فرمود: اختیار با من است، اگر بخواهم به آنها می‌گویم و اگر نخواهم، نمی‌گویم، سپس فرمود: ولی من تفسیرش را برای تو می‌گویم. عرض کردم: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ فرمود: این آیه درباره امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - است، آن حضرت می‌فرمود: خدا را آیه‌ای بزرگ‌تر از من و خبری بزرگ‌تر از من نیست.^۲

نمونه دوم

ادریس بن عبد الله گوید: از امام صادق علیه‌السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾ قالوا لم نك من المصلين^۳ فرمود: مقصود این است که: پیروی نکردیم از امامانی که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ أولئك المقربون^۴ (واقعہ/۱۱۰ و ۱۱۱) مگر نمی‌بینی که مردم

۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم. (مدتّر: ۴۲ و ۴۳).

اسبی را که در مسابقه پشت سر سابق است؛ مصلی نامند؟ همین معنا، مقصود است، در آنجا که می فرماید: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾، یعنی پیرو پیشروان نبودیم.^۱

۵. به برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام کتابی در تفسیر باطن نسبت داده شده است. به عنوان مثال، ابن داوود در مورد علی بن حسان بن کثیر می گوید: رأیت له کتاباً سماه تفسیر الباطن لا يتعلق من الإسلام بسبب.^۲

۶. تأویل، ارجاع مضمون ابتدایی کلام به مقصود واقعی و مراد جدی متکلم است. با این توصیف، پرده برداری از معانی الفاظ نمی تواند تأویل محسوب شود و از طرفی، دستیابی به معنای باطنی کلام نیز تأویل است؛ چرا که در اینجا نیز نوعی ارجاع صورت گرفته است. نمونه های بسیاری را در لسان روایات می توان دید که از تأویل کلام، همان مراد متکلم اراده شده است. بنگرید:

نمونه نخست

از امام باقر علیه السلام نقل شده که وقتی نوح علیه السلام سوار کشتی بود، هنگامی که کشتی بر کوه جودی نشست، او را ترس فرا گرفت و گفت: «رَهِمَانِ اتَّقِنِ»، تأویل آن یعنی «یا ربَّ أَحْسِنِ».^۳

نمونه دوم

حذیفه بن یمان گوید: در روز غدیر، بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من کنت مولاه فهذا علیٌّ مولاه»، مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! تأویل این سخن چیست؟ حضرت فرمود: «من کنت نبیّه فهذا علیٌّ أمیره».^۴

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۱۹.
۲. ابن داوود الحلّی، رجال، ص ۴۸۳.
۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۹.
۴. همان، ج ۳۷، ص ۱۹۴.

۷. برخی از مفسران متقدم از جمله طبری نام تأویل را بر تفسیر خود، نهاده‌اند^۱ و این به این معناست که آنها در پی دستیابی به مراد خداوند بوده‌اند؛ هرچند کار آنها به نوعی تفسیر نیز محسوب می‌شده است.

● در پایان نویسنده مقاله از هرگونه انتقاد و یا نکته اصلاحی درباره این مقاله استقبال می‌کند.

نتیجه

تفسیر هرگونه پرده‌برداری از کلام خداوند است؛ خواه تبیین معنای واژگان مشکل جهت رسیدن به مراد ظاهری آیات باشد؛ خواه عبور از ظاهر و رسیدن به معنای باطنی آیات. اما تأویل دست یافتن به مراد آیات است که می‌تواند مراد ظاهری و باطنی آیات را شامل شود. به عبارتی دیگر، تأویل، نوعی تفسیر است و از این رو، رابطه تفسیر و تأویل، رابطه عام و خاص است.

منابع

۱. ابن داوود حلی، رجال، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
۲. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۹ ق.
۳. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، ذوی القربی، الطبعة الثانية، ۱۴۲۹ ق.
۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق.
۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
۶. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، تهران،

۱. جامع البیان فی تأویل القرآن (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)، محمد بن جریر أبو جعفر الطبری (۲۲۴ - ۳۱۰ ق)، المحقق: أحمد محمد شاکر، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ ق.

١٣٦٥ش.

٧. عياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، تهران، ١٣٨٠ق.
٨. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٥ش.
٩. مجلسى، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت، ١٤٠٤ق.
١٠. معرفت، محمدهادى، التأويل فى مختلف المذاهب و الآراء، مجمع جهانى تقريب مذاهب اسلامى، ١٤٢٧ق.
١١. معرفت، محمدهادى، علوم قرآنى، انتشارات التمهيد، قم، ١٣٧٨ش.